

فصلنامه علمی کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی

سال بیست و ششم، بهار ۱۴۰۴، شماره ۶۴ صفحات ۱۵۰-۱۰۹

DOI: [10.29252/KAVOSH.2024.21197.3544](https://doi.org/10.29252/KAVOSH.2024.21197.3544)

نقد و بررسی یادداشت‌های وحید دستگردی بر خسرو و شیرین نظامی* (مقاله پژوهشی)

دکتر اصغر شهبازی^۱

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان

چکیده

خسرو و شیرین نظامی یکی از منظومه‌های بلندآوازه و پرفروداد ادب فارسی است و با توجه به همین شهرت و محبوبیت، بارها تصحیح و شرح شده است. حسن وحید دستگردی، جزو اولین مصححان است که این منظومه را به همراه سایر آثار نظامی تصحیح و چاپ کرده است. وی علاوه بر تصحیح متن، یادداشت‌هایی هم خیل ابیات دشوار این اثر ارائه کرده است. از آنجا که هنوز هم تصحیح وی و یادداشت‌هایش به عنوان یکی از منابع اصلی خسرو و شیرین به شمار می‌روند، در این مقاله، نتایج بررسی انتقادی آن یادداشت‌ها ارائه شده و به طور خلاصه مشخص شده است که حسن وحید دستگردی در مواردی دچار سهو و خطاهایی شده است؛ خطاهایی که برخی از آن‌ها نتیجه بدخوانی یا گزینش نادرست نسخه بدل‌ها بوده است و برخی هم به دلیل کم‌توجهی به جملات مختلف ابیات. از این موارد، در این مقاله ۷۳ مورد از این لغزش‌ها نشان داده شده و توضیح و نکته‌ای جهت اصلاح آن‌ها ارائه شده است؛ با این توضیح که به خطاهای ذکر شده در مقالات منتقدان پیشین اشاره‌ای نشده است.

واژه‌های کلیدی: نقد، نظامی، خسرو و شیرین، حسن وحید دستگردی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۱۱/۱۱

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۳/۰۹/۱۹

^۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: a.shahbazi@cfu.ac.ir

۱- مقدمه

۱-۱- بیان موضوع

ابومحمد، الیاس بن یوسف بن زکی، متخلص به نظامی (۵۳۰-۶۱۴ ه. ق) از شاعران بلندپایه ایرانی است که با آثاری همچون لیلی و مجنون، خسرو و شیرین، هفت پیکر و اسکندنامه داستان‌سرایی را به کمال رسانده است (صفا، ۱۳۷۳، ج ۲: ۷۹۸-۸۰۷).

خسرو و شیرین با ۶۵۰۰ بیت (در بحر هزج مسدس محذوف) دومین منظومه‌ای است که نظامی به نظم درآورده و به اتابک نصرت‌الدین محمد جهان‌پهلوان بن ایلدگز (فوت ۵۸۱ ه. ق) تقدیم کرده است (همان: ۸۰۲؛ موحد، ۱۴۰۰: ۲۷).

از آنجا که قهرمانان منظومه خسرو و شیرین ایرانی‌اند و عشق آن‌ها به وصال انجامیده و نظامی با تخیل قوی، توصیف‌های بدیع و استعاره‌های مطبوع سخن را به اوج رسانده، این منظومه در میان خواص و عوام جایگاه ممتازی پیدا کرده و از همین روی بارها تصحیح و شرح شده است (اسلام‌زاده دزفولی، ۱۳۱۵: ۱۴۳).

در میان تصحیح‌های صورت‌گرفته از این منظومه، می‌توان گفت تصحیح وحید دستگردی یکی از بهترین تصحیح‌های است. (قاسمی‌پور، ۱۴۰۰: ۳۲۴) البته اگر از برخی اشکال‌های آن، نظیر غلط‌های چاپی، عدم ارائه نسخه‌بدل‌ها، رسم‌الخط قدیمی و کهنگی شیوه چاپ چشم‌پوشی کنیم (حمیدیان، ۱۳۷۳: هشت). وانگهی وحید دستگردی در ضمن تصحیح این اثر، یادداشت‌هایی در ذیل برخی از ابیات آورده است؛ یادداشت‌هایی که بسیاری از آن‌ها، گره‌گشای بسیاری از ابهام‌ها و دشواری‌های شعر نظامی‌اند و کوشش وحید دستگردی در این خصوص مأجور است.

دقت و تأمل بر این یادداشت‌ها نشان می‌دهد که در مواردی، بدخوانی، شتابزدگی و کم‌توجهی باعث شده، حق مطلب ادا نشود و در نتیجه پاره‌ای از سهوها و خطاها بر جای بماند؛ سهو و خطاهایی که برخی از آن‌ها در این سال‌ها گوش‌زد شده و برخی هنوز نشان داده نشده‌اند. بر همین اساس، نگارنده در این مقاله مواردی از این دست را

نشان داده و در اغلب موارد، کوشیده است تا ابهام و اشکال بیت را رفع نماید. به این امید که چنین مقالاتی باعث شوند، نسخه وحید دستگردی در ویرایش نهایی به شرح مطمئن‌تری برای دریافت زیبایی‌های منظومه خسرو و شیرین تبدیل شود.

۱-۲- پیشینه تحقیق

پس از تصحیح خسرو و شیرین نظامی به وسیله مرحوم حسن وحید دستگردی، عده‌ای بر آن شدند تا نظر و انتقاد خود را در خصوص این متن مصحح به اداره مجله ارمغان بفرستند. ظهیر اسلام‌زاده دزفولی در مقاله «خسرو و شیرین نظامی» (۱۳۱۵) اولین محقق‌ای است که به این درخواست پاسخ می‌دهد و ۳۲ مورد از سهو و خطاهای وحید دستگردی را نشان می‌دهد. پس از وی، حمید حقیقی نخبجوانی در هفت مقاله با عنوان «نقدی بر خسرو و شیرین تصحیح مرحوم وحید دستگردی»، در فاصله سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴ به نقد و ارزیابی تصحیح و حواشی وحید دستگردی بر خسرو و شیرین می‌پردازد. وی در این مقالات، ۱۶۹ مورد از خطاهای وحید را اصلاح می‌کند.

اسحاق طغیانی و منیره سلطان‌الکتابی نیز در مقاله «اندر پس لفافه‌ها: بررسی و تحلیل برخی از ابیات خسرو و شیرین نظامی» (۱۳۸۸) ده بیت از خسرو و شیرین مصحح وحید دستگردی را بررسی و نقد کرده‌اند. مهدی نوریان و محمود عالی‌پور نیز در مقاله «سوسن و سیر: بررسی بیتی از خسرو و شیرین نظامی» (۱۳۹۵) به بررسی بیت «به سوسن‌بوی شه گفتا چه تدبیر/ سمنبر گفت سالی سوسن و سیر» پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که مقصود از این بیت، دوری یک‌ساله خسرو از شکر است. سید شاهرخ موسویان هم در مقاله «بررسی برخی از خطاهای وحید دستگردی در شرح خسرو و شیرین» (۱۴۰۰) در ۲۴ بخش، توضیحات خوبی ارائه نموده است. آخرین مقاله در این خصوص، از قدرت قاسمی‌پور است با عنوان «نقدی بر شرح خسرو و شیرین

نظامی، چاپ استاد وحید دستگردی» (۱۴۰۰). وی در این مقاله، ۳۷ مورد از تفاسیر و گزارش‌های نادرست وحید را باز نموده است. در ۹ مورد، تبیین‌نشدن مقصود شاعر را نشان داده و در ۱۱ مورد، اشکالات مربوط به تبیین ترکیبات زبانی را گزارش کرده و در ۷ مورد، گزارش نادرست واژگان و در ۴ مورد اشکالات تفسیری مربوط به صناعات ادبی را گوشزد کرده است. از آنجا که با وجود نقدهای نوشته‌شده و شروح چندگانه، هنوز هم پاره‌ای از سهوها و ابهام‌ها بر جای مانده است، نگارنده بر آن شده تا در ضمن این مقاله به مواردی دیگر از این اشکال‌ها اشاره کند.

۲- سهو و خطاهای مربوط به یادداشت‌های وحید دستگردی

۱- در آن آماج کو کردی کمان باز ز طبل زهره کردی طبلک باز

(نظامی، ۱۳۷۸: ۴۱)

پاورقی وحید دستگردی: هر گاه به سوی آماجگاه کمان را گشوده و باز می‌کرد، طبل زهره که با حکم تقدیر آسمانی همراه است، طبلک باز تیر او می‌شد، کنایه از اینکه تقدیر آسمانی تیر او را به هدف می‌رسانید.

نظر نگارنده: شاعر در مصراع دوم می‌خواهد بگوید: وقتی او کمان می‌گشود و تیر را رها می‌کرد، صدای تیر او طبل زهره (خنیگر فلک) را به طبلک باز (طبل‌ی بسیار کوچک) تبدیل می‌کرد؛ یعنی صدای تیر او، صدا و هیئت طبل زهره را از بین می‌برد. موسویان نیز معنایی نزدیک به معنای نگارنده ارائه نموده است (موسویان، ۱۴۰۱: ۱۰۳).

پژمان بیت را به صورت زیر ضبط کرده است:

در آن آماج کو کردی کمان تیز ز طبل زهره کردی طبلک آویز

(نظامی، ۱۳۷۰: ۳۱)

۲- ز ده دشمن کمندش خام‌تر بود ز نه قبضه خدنگش تام‌تر بود

(همو، ۱۳۷۸: ۴۱)

پاورقی وحید دستگردی: خام به معنی چرم دباغت‌ناشده و کمند و مردم‌نadan بی‌تجربه آمده است. کلمه خام اینجا دو معنی می‌دهد؛ یعنی نسبت به دشمن به معنی نادان و نسبت به کمند، دباغت ناشدگی از آن مراد است و ابهام در کار است. خام کردن کنایه از نابودن کردن است.

نظر نگارنده: توضیحات وحید دستگردی نشان می‌دهد مصحح نتوانسته است معنای روشنی برای «خام‌تر» پیدا کند. با توجه به این که شاعر در مصراع دوم «تام‌تر» آورده، در مصراع اول هم «خام‌تر» در معنی دباغت نشده (محمد بن حسین خلف تبریزی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۷۰۴-۷۰۵) درست است؛ یعنی کمندش از کمند ده دشمن دباغت‌ناشده‌تر بود؛ یعنی محکم‌تر بود؛ به عبارت دیگر در مصراع اول، کمند به قرینه لفظی حذف شده است: کمند او از کمند ده دشمن محکم‌تر بود. تیرش از نه قبضه شمشیر، زفت‌تر و نافذتر بود. نظامی در شرف‌نامه نیز می‌گوید:

کمان را زهی برزد از چرم خام به شست اندر آورد یک تیر تام
(نظامی، ۱۴۰۰: ۴۵۳)

۳- چو سلطان در هزیمت عود می‌سوخت علم را می‌درید و چتر می‌دوخت
(همو، ۱۳۷۸: ۴۳)

پاورقی وحید: خورشید پادشاه‌مانند در وقت فرار هم عود به مجمر می‌سوخت و علم زردی که بر سر دیوارها زده، پاره می‌کرد تا چتر سیاه شب را بدوزد. قرص خورشید را هنگام غروب تشبیه به مجمری کرده که در آن عود می‌سوزد و خط سیدی که بعد از غروب در نقطه مغرب آشکار شده و کم‌کم ناپدید می‌شود، تشبیه به علم کرده است. چتر سیاه خسروانه خورشید هم شب است.

ثروتیان در شرح این بیت نوشته است: سلطان مشبه به برای خورشید؛ چو: مانند؛ در هزیمت عود سوختن: برای دفع بلا سپند سوختن و دود آتش پدیدار کردن کنایه از تاریکی تدریجی هوا همراه با زردی آفتاب. هنگامی که خورشید مانند شاه در

حال هزیمت و فرار خود، برای دفع بلا عود می‌سوخت و هوا را تاریک می‌کرد، علم زرین نور خود را می‌درید تا دشمنان ندانند سلطان از کدام سوی در حرکت است و چتر سیاه شب را می‌دوخت تا در زیر آن پنهان شود (ثروتیان، ۱۳۸۶: ۵۶۱).

ثروتیان معلوم نکرده است که اگر سلطان، مشبهه برای خورشید است، پس مشبهه کیست یا چیست؟ اما نکته‌ای را آشکار کرده و آن این است که علم‌دریدن برای سلطان به این منظور بوده تا دشمنان ندانند سلطان از کدام سوی در حرکت است، اما مشخص نکرده است که در همان هنگام چتردوختن یعنی چه؟ وانگهی برای دفع بلا و چشم‌زخم، سپند می‌سوزانده‌اند نه عود.

موسویان در این باره نوشته است: این بیت وصف غروب و رفتن خورشید و آمدن شب است: خورشید هنگام غروب، مانند پادشاه شکست‌خورده‌ای بود که دارد فرار می‌کند و عود می‌سوزاند (از زردی آن کم می‌شد و به سیاهی آن افزوده می‌گشت) (موسویان، ۱۴۰۱: ۱۰۶).

نظر نگارنده: درباره‌ی این شرح مرحوم وحید دو پرسش وجود دارد: الف) آیا رسمی بوده که مثلاً پادشاهی در هنگام هزیمت عود بسوزاند تا وجه‌شبه درباره‌ی وی (خورشید) هم صدق کند؟ ب) علم‌دریدن و چتردوختن درباره‌ی پادشاه به چه معنی است؟ موسویان درست اشاره کرده که بیت در وصف غروب خورشید است، اما باید بگویم که به احتمال قوی این بیت به رسم و شیوه‌ای در هنگام هزیمت اشاره دارد و آن هم احتمالاً این بوده که وقتی پادشاهی به هزیمت می‌افتاده، عود می‌سوزانده، علم را می‌دریده و چتر می‌دوخته است. با این توضیح که اگر «عود» در معنی آلت موسیقی باشد، سوختن آن کنایه از نابودکردن آن است، چنانکه حافظ گوید:

زهره سازی خوش نمی‌سازد مگر عودش بسوخت

کس ندارد ذوق مستی می‌گساران را چه شد

(حافظ، ۱۳۷۴: ۱۷۶)

اما اگر در معنی چوب خوش‌بو باشد، تنها معنایی که می‌توان برای آن در نظر گرفت این است که عود می‌سوزانده تا از بوی خوش آن بهره‌مند گردد؛ چون خواجه نصیرالدین طوسی در تنسوخ‌نامه در خواص عود آورده است: «به دماغ و اعصاب سود دارد و قوت دل دهد» (خواجه نصیر، ۱۳۴۸: ۲۵۵). دهخدا نیز در لغت‌نامه این بیت را ذیل عودسوختن (در معنای چوب خوش) آورده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۱: ۱۶۴۳۵). «علم‌دریدن به معنی پایین‌آوردن علم است، برای اینکه معلوم نشود پادشاه به کدام سوی حرکت می‌کند و اها چتردوختن در همان هنگام، کنایه‌ای است از پنهان‌کردن خود و خوارشدن، چنانکه عثمان مختاری گوید:

کجا شد آن ز قبای دریده دوخته چتر کون ببايد چترش دريد و دوخت قبا
(عثمان مختاری، ۱۳۴۱: ۴۷)

یعنی آنکه روزگاری از قبای دریده، چتر می‌دوخت، حالا به جایی رسیده که باید چتر [مجازاً علم] را بدرد تا قبا [چتر برای پنهان‌کردن خود] بدوزد. بنابراین شاعر می‌خواهد بگوید: خورشید در هنگام غروب، همچون سلطانی بود که در هنگام هزیمت، عود را می‌سوزاند و نابود می‌کند؛ علم را پایین می‌آورد و خود را مخفی می‌کند.

۴- خم گیسوش تاب از دل کشیده به گیسو سبزه را بر گل کشیده
(نظامی، ۱۳۷۸: ۵۰)

پاورقی وحید دستگردی: خم گیسوش تاب دل‌ها را کشیده و از آن روی پر تاب و خم شده و سبزه زلف را نیز بر گل رخسار کشیده. قافیه دل و گل دارای اقواء است و فراوان اقواء در اشعار اساتید دیده می‌شود. در بعضی نسخ است: خم گیسوش آب از دل کشیده / به گیسو سبزه را بر گل دمیده، ولی گویا برای رفع اقواء این تصحیح را کرده‌اند.

نظر نگارنده: شاید بتوان گفت «کشیده» در مصراع اول به معنی «برکشیدن» و «ربودن» است و در مصراع دوم به معنی «رسم کردن» و «کشیدن» و قافیه از نوع

متجانس است و کلمات «دل» و «گل» قافیه نیستند. بنابراین شاعر می‌خواهد بگوید: خم گیسوانش تاب و قرار را از دل‌ها ربوده (برکشیده) و ریختن گیسوان بر چهره‌اش، همانند آن است که سبزه‌ای بر برگ گل رسم کرده باشی (ر.ک موسویان، ۱۴۰۱: ۱۱۹).

۵- فسونگر کرده بر خود چشم خود را زبان بسته به افسون چشم بد را (نظامی، ۱۳۷۸: ۵۰)

پاورقی وحید دستگردی: چشم جادوی وی چنانکه جاودان زبان‌بندی می‌کند، زبان نگاه چشم بد را به رویش بسته است.

نظر نگارنده: صحبت از افسونگری چشم سحر شیرین است که همچون افسونگری زبان چشمان بد (زبان مردم بدچشم) را بسته است. خوب بود اشاره می‌شد که زبان کسی را به افسون بستن از عادات ساحران بوده است.

۶- ز ماهش صد قصب را رخنه یابی چو ماهش رخنه‌ای بر رخ نیابی (همان: ۵۱)

پاورقی وحید دستگردی: مثل ماه در قصب و کتان دل‌ها رخنه می‌کند و می‌کاهد، ولی چون ماه رخنه کلف بر رخسار ندارد.

نظر نگارنده: شاعر می‌خواهد بگوید از روی چون ماه او، جامه صد عاشق چاک و تباه شده (با اشاره به باور قدما درباره نور ماه و قصب) اما چهره او با ماه یک تفاوت اساسی دارد و آن این است که رخنه‌ای بر رخ او نمی‌یابی. (کلف و لکه ندارند) چاک‌شدن جامه عاشق در عشق، بن‌مایه‌ای کهن است. مولوی می‌گوید:

هر که را جامه ز عشقی پاک شد او ز حرص و عیب کلی پاک شد (مولوی، ۱۳۹۸: ۴۴)

۷- صبا از زلف و رویش حله‌پوش است گهی قاقم گهی قندزفروش است (نظامی، ۱۳۷۸: ۵۱)

پاورقی وحید دستگردی: صبا گاهی از زلفش قاقم سیاه و از رویش قندز سپید می‌فروشد.

نظر نگارنده: توضیح مصحح اشکال دارد، چون قاقم سیاه نیست و چنانکه در فرهنگ‌ها ثبت شده، عمدتاً سفید است و قندز (بیدستر) هم موهای قرمز مایل به سیاه دارد. در بیت لف و نشر مشوش است؛ یعنی صبا همچون فروشنده‌ای، از روی شیرین، قاقم و از زلفش، قندز می‌فروشد؛ به عبارت دیگر، صبا با کنارزدن زلفین او، رخسار قاقم‌مانند او را نشان می‌دهد و گاهی نیز زلف سیاه قندزمانندش را عرضه می‌کند؛ خلاصه اینکه، صبا لطافت را از روی سفید او و بوی خوش را از زلف مشکین او به وام گرفته است.

۸- دو پستان چون دو سیمین نار نوخیز بر آن پستان گل بستان درم‌ریز
(همان: ۵۱)

پاورقی وحید دستگردی: دو پستان وی را به دو نار سیمین تشبیه و... .
نظر نگارنده: مصراع دوم بهتر است این‌گونه معنی شود: گل بستان بر آن پستان، از برگ گل‌ها و شکوفه‌های پرپر شده، درم‌ریزنده و شاباش‌کننده بود.

۹- هنر فتنه شده بر جان پاکش نبشته عهدهٔ عنبر به خاکش
(همان: ۵۲)

پاورقی وحید دستگردی: وحید «عهده» ضبط کرده، اما اشاره کرده که در نسخه بدل عده است.

نظر نگارنده: با توجه به «نبشتن» در مصراع دوم، قطعاً «عده» درست است، چون کاتبان معمولاً در پایان نامه‌ها می‌نوشتند: عده...، الاحقر...؛ در نسخه پژمان هم «عده» است (نظامی، ۱۳۷۰: ۲۹). بنابراین «عهده» با «نبشتن» مناسبتی ندارد.

۱۰- یکی زنجیر زر پیوسته دارد بدان زنجیر پایش بسته دارد
(همو، ۱۳۷۸: ۵۴)

پاورقی وحید دستگردی: یعنی زنجیر زری حلقه‌هایش به هم پیوسته.

نظر نگارنده: پیوسته در این بیت قید است؛ یعنی دائماً و در این معنی، در متون نظم و نثر به کار رفته است. عطار گوید: «تو پیوسته با درد و ناله می‌باشی؟ گفت: آری» (عطار، ۱۳۳۶: ۷۳). حافظ نیز گوید:

با محتسبم عیب مگوئید که او نیز پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است
(حافظ، ۱۳۷۴: ۱۱۹)

۱۱- در آن محراب کو رکن عراق است کمر بند ستون انحراق است
(نظامی، ۱۳۷۸: ۵۶)

پاورقی وحید دستگردی: در کمرگاه قلّه ستون‌مانند انحراق که محراب نظافت و از صفا رکن عراق است یا محرابی که کعبه‌مانند دارای رکن عراقی است، دیری بود.
نظر نگارنده: معنای وحید تا حدودی آشفته است. صحبت از کوهستان جرم است که قلّه‌ای به نام انحراق (انشرق) را احاطه کرده است و در آنجا دیری کهن از سنگ خارا وجود دارد که کشیشان سال‌خورده در آن زندگی می‌کنند. بنابراین شاعر می‌خواهد بگوید: در آن کوهستان که همچون محرابی است و رکن یا پایه لطافت عراق است و همچون کمربندی قلّه انحراق را احاطه کرده، دیری وجود دارد که... وانگهی وحید در خاتمه کتاب به نقل از پروفیسور مار و نسخه لنینگراد نوشته است که انحراق غلط است و انشراق درست است و عراق هم یک قسمت از ارمنستان است. (همان: ۴۶۳-۴۶۴)

۱۲- سخن پیمای فرهنگی چنین گفت به وقت آنکه درهای دری سفت
(همان: ۵۷)

پاورقی وحید دستگردی: در بعضی نسخ «بدو رهبان فرهنگی» است.

نظر نگارنده: با توجه به ابیات قبل، قطعاً «بدو رهبان فرهنگی» بهتر از «سخن پیمای فرهنگی» است.

۱۳- فلک گویی شد از فریاد او مست به سنگستان او در شیشه بشکست

(همان: ۵۸)

پاورقی وحید دستگردی: فلک از فریاد او مست شد و شیشه سنگستان او را در هم شکست. با در «به سنگستان» زاید است.

نظر نگارنده: اولاً «به» زاید نیست و از نمونه دو حرف اضافه برای یک متمم است؛ ثانیاً شیشه مربوط به سنگستان نیست و مراد شاعر این است که فلک از فریاد او (کوه؛ به اعتبار بلندی و نزدیکی به آسمان و بازتاب دادن صدا به آسمان) مست شده و در مستی، شیشه جام شراب خود را در سنگستان این کوه شکسته است.

۱۴- برآن صورت چو صنعت کرد لختی بدوسانید بر ساق درختی

(همان: ۵۹)

پاورقی وحید دستگردی: دوسانیدن به معنی چسبانیدن و آویختن هر دو آمده، ولی به مناسبت ساق، چسبانیدن در اینجا مناسب است. در اغلب نسخ: فرود آویخت است و تصحیح کاتب با ذوقی است که از معنی دوسانیدن غافل بوده است.

نظر نگارنده: در تکمیل نظر مرحوم وحید باید بگویم «دوسانیدن» به صورت «دیسنیدن» و «دیسستن» در گویش لری بختیاری کاملاً رایج است و قطعاً مرحوم وحید که سال‌ها در چهارمحال و بختیاری اقامت داشته، از این واژه و معنای آن باخبر بوده و در اینجا هم، «چسبانیدن» درست است. شفیع‌ی نیز همین معنی را پذیرفته است (شفیعی، ۱۳۵۵: ۶۱۴). وانگهی خوب بود مصحح فقید اشاره می‌کردند که به آن چیزی که ما امروز «هنر» (معادل art) می‌گوییم، در گذشته «صنعت» می‌گفتند و «هنر» خود به معنای فضایل و برتری‌های بود در مقابل عیوب و کاستی‌ها.

۱۵- از آن مجمر چو آتش گرم گشتند سپندی سوختند و درگذشتند

(نظامی، ۱۳۷۸: ۶۰)

پاورقی وحید دستگردی: از آن آتش چو مجمر گرم گشتند.

نظر نگارنده: درست است که از مجمر هم می‌توان گرم شد، اما با توجه به نسخه بدل، بهتر است «از آن آتش چو مجمر گرم گشتند»، ضبط شود.

۱۶- در آن مینوی میناگون چمیدند فلک را رشته در مینا کشیدند (همان: ۶۲)

پاورقی وحید دستگردی: در آن بهشت سبزرنگ چمیده و سبزه فلک را به رشته تسخیر کشیدند.

قاسمی‌پور در این باره نوشته است: مصحح رابطه بین فلک و مینا و هم‌پوشانی سبزه مرغزار و سبزه فلک را برقرار نکرده است: آن زیبارویان رشته انوار فلک را به چمن میناگون بستند؛ رشته فلک کنایه از انوار و شعاع خورشید است (قاسمی‌پور، ۱۴۰۰: ۳۲۸). موسویان صورت مستقیم مصراع دوم را به صورت «رشته در مینای فلک کشیدند» دانسته و مینای فلک را ستارگان پنداشته است (موسویان، ۱۴۰۱: ۱۳۹).

نظر نگارنده: مرحوم وحید به رای فک اضافه توجه نکرده است؛ فلک را رشته؛ یعنی رشته فلک را؛ رشته فلک را به مینا کشیدند و وصل کردند. شاید منظور این باشد که سبزی فلک را به سبزی سبزه‌ها پیوند زدند. درباره مانند شدن چمن و سبزه‌ها به خرده‌های مینا سعدی گفته است: شب را به بوستان با یکی از دوستان اتفاق مبيت افتاد؛ موضعی خوش و خرم و درختان درهم. گفتی که خرده مینا بر خاکش ریخته و عقد ثریا از تاکش درآویخته (سعدی، ۱۳۹۸: ۵۴). شاید هم منظور از رشته، خط حاصل از لگدکوب سبزه‌ها در زیر پای آنان باشد که بر مینای فلک گون سبزه‌ها کشیده شده است.

۱۷- پرنده مرغکان گستاخ گستاخ شمایل بر شمایل، شاخ بر شاخ (نظامی، ۱۳۷۸: ۶۳)

پاورقی وحید دستگردی: شمایل در اینجا به معنی شاخ نورسته یا جویبار کوچک است.

نظر نگارنده: با توجه به اینکه شاعر، شاخ بر شاخ را آورده و در بیت بعد می‌گوید:

به هر گوشه دو مرغک گوش بر گوش زده بر گل صلاّی نوش بر نوش
در اینجا مقصود این است که پرندگان روبه‌روی هم (شمایل بر شمایل) از این
شاخه بدان شاخه می‌پریدند. (ر.ک؛ حقیقی و نخجوانی، ۱۳۵۲، ش ۲: ۳۲۶)

۱۸- همایی بر سرم می‌داد سایه سریرم را ز گردون کرد پایه
بر آن سایه چو مه دامن فشاندم چو سایه لاجرم بی سنگ ماندم
(نظامی، ۱۳۷۸: ۸۶)

پاورقی وحید دستگردی: ماه بر سایه زمین که ظلمت است، همه شب از نور دامن
می‌فشانند و از خودش دور می‌سازد.

نظر نگارنده: این دو بیت زبان حال خسرو است، هنگامی که خود را ملامت
می‌کند؛ بنابراین دو بیت را باید با هم خواند و به این صورت معنی کرد: همایی
(شیرین) بر سرم سایه افکنده و پایه تختم را به آسمان رسانده بود، اما وقتی از شیرین
روی گرداندم، موجب بی‌اعتباری خودم شدم. با این توضیح که خود ماه، سایه ندارد
(دامن بر سایه افشانده)؛ ولی با تابش خود برای اجسام سایه می‌سازد؛ وقتی مانند ماه که
سایه ندارد، از شیرین که سایه سعادت‌پرور من بود، دوری کردم، لاجرم همچون سایه
بی‌ارزش و بی‌قدر شدم.

۱۹- نبینی چشمه‌ای کز آتش دل ندارد تشنه‌ای را پای در گل
(همان: ۸۳)

پاورقی وحید دستگردی: هیچ چشمه‌ای نیست که تشنگان آتشین دل را از فراق
پای در گل نمی‌دارد.

قاسمی‌پور، آتش دل را به چشمه عاید دانسته و آن را آتش حقد و کینه دانسته
و نتیجه آسیب‌های ذاتی جهان. (قاسمی‌پور، ۱۴۰۰: ۳۲۸)

نظر نگارنده: در این توضیح «آتش دل» به تشنه برمی‌گردد نه به چشمه؛ یعنی هر چشمه‌ای به خاطر جگرسوختگی (تشنگی) تشنگان، آن‌ها را گرفتار و بسته خود می‌کند. شاید بتوان آتش دل چشمه را جوشش آب چشمه دانست که در نتیجه آن، اطراف چشمه گل‌آلود است؛ از همین رو، هر چشمه‌ای، تشنه را پای در گل می‌کند؛ برای بهره‌مندی از آب چشمه باید پایت را در گل‌های کنار چشمه بگذاری؛ بنابراین شاعر می‌خواهد بگوید هیچ بهره‌مندی‌ای بدون رنج نیست.

۲۰- به رامش ساختن بی دفع شد کار به حاجت خواستن بی رفع شد یار
(نظامی، ۱۳۷۸: ۹۴)

پاورقی وحید دستگردی: زمانه به ترک عادت گفته و به دفع رامش و خوشی کمر نمی‌بست و یار رواکننده حاجت بود نه مانع یا رافع.

حقیقی نخجوانی معتقد است مصراع دوم باید چنین باشد: به حاجت‌خواستن بی منع شد بار؛ بار؛ یعنی اجازه ورود. (نخجوانی، ۱۳۵۲، شماره ۴: ۳۲۱)؛ بنابراین معنای بیت چنین است: اینکه بار عام داده بود، غلامان در اظهار شادی، طرب، رامشگری، آوازخوانی و حاجتمندان را در اظهار احتیاج، مانعی در کار نبود. نگارنده معتقد است معنای وحید هرچند موجز است، اما درست است.

۲۱- چو چشم تیرگر جاسوس گشتم به دگان کمانگر برگزیده‌ام
(نظامی، ۱۳۷۸: ۱۰۰)

پاورقی وحید دستگردی: تیرگر در دگان کمانگر با چشم جاسوس اندازه‌گیر، کمانی را که به اندازه تیر اوست در طلب می‌باشد.

نظر نگارنده: خوب بود مصحح به جای صفات جاسوس اندازه‌گیر و... می‌گفت که تیرگران با دوختن چشم بر تیر درحالی‌که آن را عمود بر چشم خود نگه می‌داشتند، هر گونه انحراف و کجی را در تیر می‌دیدند و آن را راست می‌کردند و به همین دلیل،

چشمان تیرگران، در قدرت بینایی و دقت، مثل بوده و در اینجا هم نظامی از زبان شاپور به خسرو می‌گوید که با دقت تیرگران جست‌وجو کردم تا شیرین را پیدا کردم.

۲۲- اگرچه فتنه عالم شد آن ماه چو عالم فتنه شد بر صورت شاه

(همان: ۱۰۱)

مصراع اول مطابق با ضبط وحید است.

نظر نگارنده: سیاق کلام به جای «شد» در مصراع اول، «بُد» را روا می‌دارد؛ البته همین گونه هم معنی دارد: اگر چه آن ماه‌رو سبب فتنه و آشوب اهل جهان شد، اما خودش، مانند یکی از اهالی جهان که مفتون شاه هستند، عاشق پادشاه شد.

۲۳- دهانی کرده بر تنگیش زوری چو خوزستلنی اندر چشم هوری

(همان‌جا)

پاورقی وحید دستگردی: یعنی دهانی که از تنگی بر او بیداد و زوری رفته است. یاء زوری نکره است و کلمه «بر» زاید است یا به معنی اندام.

نظر نگارنده: خوب بود شارح فقید دربارهٔ قراردادن دهان او در تنگی این گونه می‌گفتند که دهانی که بر تنگی آن بیداد و زور رفته و آن را در نهلیت تنگی و کوچکی آفریده‌اند و این یعنی تنگی را در تنگنا قراردادن؛ همان‌طور که قراردادن یک شکرستان در چشم مور بیدادی تلقی می‌شود، این همه تنگی را هم به دهان معشوق دادن، بیداد است. موسویان نیز به این نکته اشاره کرده است (موسویان، ۱۴۰۰: ۳۶۸). وانگهی «بر» نه زاید است و نه به معنی اندام است، بلکه حرف اضافهٔ فعل «زورکردن» است.

۲۴- سپاسش را طراز آستین کرد بر او بسیار بسیار آفرین کرد

(نظامی، ۱۳۷۸: ۱۰۲)

پاورقی وحید دستگردی: سپاس او را طراز آستین او قرار داد و جامه و خلعتی مطرّز بدو پوشانید.

نظر نگارنده: سپاس او را طراز آستین او قرار داد، نیاز به توضیح دارد؛ این بیت در وصف خسرو است، وقتی که خبرهای خوبی از شاپور درباره شیرین می‌شنود. خسرو سپاس خود را همچون آرایه‌ای بر آستین جامه او دوخت؛ یعنی سپاسش را مخصوص او گردانید.

۲۵- دو مرواریدش از مینا بریدند به جای رشته در سوزن کشیدند
(همان: ۱۰۸)
وحید در شرح این بیت نوشته است: سر شاه را از سبزی بخت یا سبزه موی جوانی به مینا و دو چشمش را به مروارید تشبیه کرده؛ یعنی دو مروارید او را بریده و عوض اینکه بر رشته کشند، در سوزن کشیدند.
طغیانی حدس زده است که به قرینه «بریدند»، «دبیا» به جای «مینا» درست باشد (طغیانی، ۱۳۸۸: ۲۵-۲۶).

نظر نگارنده: بیت درباره آگاهی‌یافتن خسرو از مرگ پدرش است؛ از زبان قاصدی که می‌گوید: چرخ کیانی، دو تا چشم او را از کاسه درآورد و او را کور کرد. مروارید استعاره از چشم است. مینا استعاره از حدقه چشم و سوزن استعاره از میل. در مصراع دوم صحبت از این است که زمانه به جای اینکه مرواریدهای چشم او را به رشته بکشد و نگهداری کند، در آن‌ها میل کشید. میل کشیدن در چشم یعنی کورکردن کسی. حافظ درباره رفتار شاه‌شجاع با امیر مبارز می‌گوید:

آنکه روش بد جهان‌بینش بدو میل در چشم جهان‌بینش کشید
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۹۳)

۲۶- چوبلید شد بدان گلگونه محتاج که گردد به در گرمابه تاراج
(نظامی، ۱۳۷۸: ۱۰۹)

با توجه به بیت قبل، «چه» به جای «چو» درست است.

۲۷- چو خسرو دید کایام آن عمل کرد کمند افزود و شادروان بدل کرد
درستش شد که این دوران بدعهد بقم با نیل دارد سرکه با شهد
(همان: ۱۰۸-۱۰۹)

پاورقی وحید دستگردی: یعنی بر اندازه کمند گرفتاری و اندوه افزود و شادروان بلند را به کوتاه تبدیل کرد تا کمند بدان برسد. شادروان در اینجا به معنی زیر کنگره یا سر در خانه است.

حقیقتی نخجوانی هم بیت اول را مغلق و تفسیر وحید را مغلق‌تر از آن دانسته است (نخجوانی، ۱۳۵۲: ج ۴: ۳۲۲). قاسمی‌پور هم بدون توجه به نهاد در مصراع دوم نوشته است: «این بیت درخصوص آگاهی یافتن خسرو از مرگ پدرش، هرمز، است. در این جا «کمندافزودن و شادروان بدل کردن» معنایی کنایی با زمینه‌ای واقعی دارد؛ تا کنون خسرو در عالم بزم به سر می‌برده، اما پس از مرگ هرمز او باید مہیای رزم و کار مُلک شود؛ بنابراین برای نگهداری مُلک هم بر اندازه کمند «دشمن‌گیری» می‌افزاید و هم شادروان بزم را به خیمه‌گاه رزم بدل می‌کند (قاسمی‌پور، ۱۴۰۰: ۳۲۹). توضیح قاسمی‌پور با توضیحات ثروتیان هماهنگ است. ثروتیان نیز نوشته است: خیمه و خرگاه آسایش و نشاط و بزم را جمع کرد، جامه رزم پوشید و سپاه گرد آورد (ثروتیان، ۱۳۶۴: ۵۵۹-۶۰۰). طغیانی و سلطان‌الکتابی نیز این بیت را برای بررسی آورده‌اند، لیکن توضیحات ناصواب دیگران را نقل کرده‌اند (طغیانی و سلطان‌الکتابی، ۱۳۸۸: ۳۵).

نظر نگارنده: نهاد در مصراع دوم بیت اول، «ایام» است؛ یعنی وقتی دید که ایام برای گرفتارکردن او بر خم کمند افزوده و شادروان پادشاهی را از چنگ او ربوده، برایش ثابت شد که... بقم چوب سرخ‌رنگی که در رنگریزی به کار می‌رود و نماد سرخی و شادی است. انوری می‌گوید:

کهربا رنگ آمد اندر بیشه قهرت بقم ارغوان رنگ آمد اندر باغ انصافت زیر
(انوری، ۱۳۷۶: ۲۴۸)

۲۸- اگر بر فرش موری بگذرد پیل فتد افتاده‌ای را جامه در نیل
(نظامی، ۱۳۷۸: ۱۱۷)

پاورقی وحید: یکی از ابیات مشکل نظامی که تا کنون کسی به حل عقده آن راه نبرده، این بیت است و سبب آن است که آشنا به زبان و بیان حکیم نظامی نبوده‌اند. جامه در نیل افتادن، کنایه از دو معنی ضد یکدیگر است: یکی لباس سیاه ماتم پوشیدن و دیگری جامه سرسبزی و سعادت و خوش‌بختی در بر کردن، زیرا از نیل رنگ سیاه و سبز هر دو تولید می‌شود. استعمال در معنای اول فراوان و در معنای ثانی کم است، ولی نظامی چندین جا استعمال کرده است: طبایع را یکایک میل درکش / بدین خوبی خرد را نیل در کش

نظر نگارنده: جامه در نیل افکندن عمدتاً به معنی ماتم‌زده شدن است و در همان بیت نظامی هم که مرحوم وحید اشاره کرده، منظور همین است. دهخدا هم این بیت را در معنی مصیبت‌زده شدن و سوگواری شدن ضبط کرده است. در همین بیت هم نظامی می‌خواهد بگوید وقتی یک بزرگی بر خلع خردی فرود می‌آید، آن خرد چون تولنایی و ظرفیت پذیرش آن بزرگ را ندارد، درمانده و سرگردان می‌شود. وانگهی مرحوم وحید به رابطه فیل و مور نیز اشاره نکرده است، از این جهت که می‌گویند چشم فیل آن‌چنان ریزبین است که می‌تواند موری را بر روی فرش رنگارنگی ببیند و تشخیص دهد.

۲۹- ملک را هر زمان در کار شیرین چو جان شیرین شدی بازار شیرین
(همان: ۱۱۸)

پاورقی وحید: در بعض نسخ به جای «بازار»، «دیدار» و «رخسار» است. نظر نگارنده: شیرین شدن بازار به معنی رونق و روایی بازار است و هم اکنون نیز در برخی از مناطق کشور گفته می‌شود.

۳۰- اگر شیرین نباشد دستگیرم چو شمع از سوزش بادی بمیرم
(همان: ۱۳۷)

پاورقی وحید دستگردی: از خاموش کردن به سوزانیدن تعبیر شده است.
 نظر نگارنده: اولاً از خاموش شدن به مردن تعبیر شده و این تعبیر درباره شمع در
 ادب پارسی سابقه دارد:

شمع را بلید از این خلنه به در بردن و کشتن

تا به همسایه نگوید که تو در خانه مایی

(حافظ، ۱۳۶۵: ۶۰۰)

ثانیاً به نظر می‌رسد بین «سوزش» و «باد» واو عطفی بوده: اگر شیرین به فریاد من
 نرسد، همان گونه که شمع با سوختن یا با وزش باد خاموش می‌شود (می‌میرد) من
 هم....

۳۱- گهی گفت ای قدح شب رخت بندد تو بگری تلخ تا شیرین بخندد

(نظامی، ۱۳۷۸: ۱۳۸)

پاورقی وحید دستگردی: ای قدح شب در گذر است؛ فرصت را غنیمت بشمر و
 گریه تلخ از می آغاز کن تا شیرین از مستی به خنده درآید.

نظر نگارنده: گریه تلخی که شیرین از آن به خنده (مستی) می‌افتد، سرازیر شدن
 شراب تلخ از پیاله است که شارح بدان اشاره نکرده است. البته در ادب پارسی خنده
 جام سابقه دارد. حافظ می‌گوید:

خنده جام می و زلف گره‌گیر نگار ای بسا توبه که چون توبه حافظ بشکست

(حافظ، ۱۳۷۴: ۱۰۹)

۳۲- به دستی دامن جانان گرفتن به دیگر دست نبض جان گرفتن

(نظامی، ۱۳۷۸: ۱۴۱)

پاورقی وحید دستگردی: نبض جان کنایه از ساق و سرین و پستان و گردن است.

نظر نگارنده: نظامی در این بیت می‌خواهد بگوید: با دستی دامن جانان (شیرین) را گرفته بود و در همان زمان، با دست دیگر نبض جان را (نبض جان: ساق و سرین و پستان و گردن).

۳۳- شمامه با شمایل راز می‌گفت صبا تفسیر آیت باز می‌گفت
(همان: ۱۴۲)

پاورقی وحید دستگردی: شمایل جمع شمال به معنی باد شمال است؛ یعنی بوی‌های خوش ریاحین با بادهای شمال راز می‌گفتند و باد صبا آن اسرار را تفسیر کرده به همه بازمی‌گفت.

نظر نگارنده: آن معنی شمامه که اینجا منظور است، میوه‌ای است به حجم و شکل سیب، اما نوعی از خربزه کوچک صحرایی خوش‌بو که به فارسی دستنبو گویند و به هندی کچری و سنیده (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۹: ۱۴۴۵۵) شمایل شاخ نورسته است (نخجوانی، ۱۳۵۲، ش ۲: ۳۲۶). وانگهی صبا تفسیر آیت بازمی‌گفت؛ یعنی صبا تفسیر آیه «وانزلنا الريح لواقع» (و فرستادیم بادهای را آبهستن‌کنندگان) (سوره حجر، آیه ۲۲) را می‌گفت. بنابراین شاعر می‌خواهد بگوید: میوه‌ها با شاخه‌ها رازها می‌گفتند و صبا تفسیر و مصداق آیه قرآن را نشان می‌داد؛ یعنی من به اذن پروردگار (صبا) وزیدم و شکوفه‌ها را بارور کردم و شکوفه‌ها اکنون به میوه تبدیل شده‌اند.

۳۴- وزین پس بر عقیق الماس می‌داشت زمرّد را به افعی پاس می‌داشت
(نظامی، ۱۳۷۸: ۱۴۴)

پاورقی وحید دستگردی: عقیق لب را به الماس دندان گزید و چهره از شاه برگردانیده با افعی گیسو، زمرّد خط سبز شاه را پاسبانی کرد و حال آنکه زمرّد دشمن افعی است.

نظر نگارنده: نظامی می‌خواهد تلاش بیهوده شیرین را نشان دهد؛ بنابراین الماس دندان بر عقیق لب داشتن و با افعی زلف، زمرّد خط سبز را پاسبانی کردن، هر دو به

معنای کار بیهوده‌اند و هر دو به شیرین و نه خسرو ارتباط دارند و بیت بعد مؤید این معنی است:

سرش گر سرکشی را رهنمون بود تقاضای دلش یارب که چون بود
(همان‌جا)

در تشبیه خط سبز به زمرد و زلف به افعی خواجه گوید:
رخ منور و خال سیاهت آتش و هندو خطّ معنبر و زلف کژت زمرد و افعی
(خواجه، ۱۳۳۶: ۳۴۳)

۳۵- زن‌افگندن نباشد مردرایی خودافگن باش اگر مردی نمایی
(نظامی، ۱۳۷۸: ۱۵۱)

پاورقی وحید دستگردی: در بعضی از نسخ به جای «رایی»، «نامی»، و به جای «نمایی»، «تمامی» است.

نظر نگارنده: در مصراع دوم «تمامی» (به معنای کافی و باکفایت) به جای «نمایی» درست است. شیخ محمود شبستری گوید:

کسی مرد تمام است از تمامی کند با خواجگی کار غلامی
(شبستری، ۱۳۸۱: ۲۴۴)

۳۶- مرا باید به چشم آتش برافروخت؟ به آتش سوختن باید درآموخت؟
(نظامی، ۱۳۷۸: ۱۵۷)

پاورقی وحید دستگردی: آیا تو را سزاوار است که چنین در پیش چشم من آتش افروز شده و مرا که خود آتش سوزانده‌ام، سوختن بیاموزی.

نظر نگارنده: به احتمال قوی، به جای «چشم»، «خشم» درست است، اما اگر «چشم» باشد، «به چشم» به معنای در پیش چشم نیست و معنی بیت چنین است: آیا برای من لازم است که به چشم آتش بیفروزم (عصبانی شوم) و به من که همچون آتش هستم، سوزاندن یاد بدهند. (آیتی، ۱۳۹۰: ۴۱۵)

۳۷- عقابی چارپر یعنی که در زیر نهنگی در میان یعنی که شمشیر
(نظامی، ۱۳۷۸: ۱۵۹)

پاورقی وحید دستگردی: یعنی چار پرش در زیر اندام بوده، خلاف سایر عقابان که
دو پر بر بالا دارند.

نظر نگارنده: با توجه به قرینه‌سازی شاعر در دو مصراع، مشخص است که عقاب
چارپر، استعاره از اسب است؛ به عبارت دیگر، اسب تندرو وی به تیری چهار پر (اشاره
به بستن چهار پر عقاب در انتهای تیر) مانند شده است و در این تشبیه، هر پای اسب،
همچون یکی از آن چهار پر است. (ر.ک موسویان، ۱۴۰۱: ۲۶۳).

۳۸- تنوری سخت گرم است این علف‌خوار تو خواهی پر گلش کن خواه پر خار
(نظامی، ۱۳۷۸: ۱۶۵)

پاورقی وحید دستگردی: آسمان تنوری سخت گرم و علف‌خوار است و گل عیش
و خار غم هر کدام را در او بریزی می‌سوزاند (همانجا: ۱۶۴).

نگارنده معتقد است علف‌خوار استعاره از گردون است که به تنوری داغ و گرم
مانند شده که هر چه در او ریخته شود (تر و خشک) را می‌سوزاند.

۳۹- مه و خورشید را بر فرش خاکی ز جمعیت رسید این تابناکی
(همان: ۱۶۹)

پاورقی وحید دستگردی: ماه و خورشید را از اجتماع و نزدیکی بر فرش خاک این
همه روشنی پیدا شد.

نظر نگارنده: این بیت از زبان خسرو است و مقصود او این است که برای کار
پادشاهی جمعیت خاطر لازم است و برای این منظور، از این تمثیل استفاده کرده است.
جمعیت هم به معنی جمعیت خاطر است نه اجتماع و نزدیکی. در بیت بعد هم از
پراکنده‌دلی صحبت است:

پراکنده دلم بی نور از آنم نیم مجموع دل رنجور از آنم
(همان‌جا)

۴۰- سر از دولت کشیدن سروری نیست که با دولت کسی را داوری نیست
(همان: ۱۷۰)

پاورقی وحید دستگردی: با پادشاهی، کسی داوری و چون و چرا نمی‌تواند کرد و در حقیقت شاه غیرمسئول است.

نظر نگارنده: شاه غیرمسئول است یعنی چه؟ نظامی می‌خواهد بگوید: به ترک دولت گفتن، راه و رسم سروری نیست و هیچ‌کس تا کنون پیدا نشده که با دولت و گرفتن آن مخالفت کند. در بیت بعد هم می‌گوید:

کس از بی‌دولتی کامی نیابد به از دولت فلک نامی نیابد
(همان‌جا)

۴۱- تو گندم کار، تا هستی برآرد گیا خود در میان دستی برآرد
(همان‌جا)

پاورقی وحید دستگردی: هستی همان هسته است؛ یعنی تو گندم بکار تا هسته گندم بر او ثمر دهد.

نظر نگارنده: هستی به معنای هسته نیست. بیت بالا دنباله بیت زیر است:
به دولت یافتن شاید همه کام چو دانه هست مرغ آید فرا دام
بنابراین مقصود شاعر این است که تو دانه (گندم) دولت و سعادت بکار تا ثمر دهد و البته در میان این مزرعه (کشتزار)، گیاهان دیگر هم (عشق و...) می‌روید. در کلیله و دمنه هم آمده است: «غرض کشاورز در پراکندن تخم، دانه باشد که قوت اوست، اما کاه که علف ستوران است، به تبع آن هم حاصل آید». (نصرالله منشی، ۱۳۷۵: ۴۴)

۴۲- نباید تیزدولت بود چون گل که آب تیزرو زود افکند پُل
(نظامی، ۱۳۷۸: ۱۷۳)

پاورقی وحید دستگردی: نباید مانند گل به زودی در باغ شکفت و دولت صفای خود را تند و تیز آشکار کرد، زیرا آب تندرو زود درمانده و بی‌طاقت می‌شود. پل‌افکندن و پل‌شکستن به معنی خسته و محروم و بی‌طاقت شدن است.

قاسمی پور در توضیح این بیت نوشته است: «درخصوص شرح مصرع دوم، معنای «زیرا آب تندرو زود درمانده و بی‌طاقت می‌شود» مستفاد نمی‌شود، بلکه منظور این است که نباید در عاشقی شتاب و مسارعت به خرج داد، زیرا موجب تباهی می‌شود، همان‌گونه که تندآب موجب تخریب پل می‌شود؛ مصرع دوم در حکم تشبیه تمثیلی است» (قاسمی‌پور، ۱۴۰۰: ۳۳۲).

نظر نگارنده: پل‌افکندن درباره آب تیزرو به معنی ویرانگر بودن است؛ یعنی تندی و تیزی باعث خرابی و نابودی می‌شود.

۴۳- و گر مریم درخت قند کشته است رطب‌های مرا مریم سرشته است
(نظامی، ۱۳۷۸: ۲۰۵)

پاورقی وحید دستگردی: اگر مریم کشته درخت قند شده، رطب وجود من هم سرشته نخل مریم، مادر عیسی است، قند کشت است به معنای کشته قند صحیح است. نظر نگارنده: شاعر می‌خواهد بگوید: اگر مریم درخت قند (درخت شادمانی) کاشته؛ درختی که هنوز ثمرش نامشخص است، رطب‌های مرا هم مریم (با تلمیح به داستان حضرت مریم) سرشته است؛ بنابراین قافیه در مصراع اول، «کشته» است، نه «کشته».

۴۴- به خار تلخ شیرین بود گستاخ چو شیرین شد رطب، خار است بر شاخ
(همان: ۲۱۱)

پاورقی وحید دستگردی: برای خار روزگار تلخی و آوارگی و بی‌دولتی تو من غمخوار و گستاخ بودم ولی اکنون که رطب دولت و پادشاهی تو شیرین شد، خار وجود مریم بر سر شاخ دولت وجود دارد.

نظر نگارنده: خار به شیرین برمی‌گردد نه به مریم؛ یعنی در روزگار تلخی، شیرین، بی‌پروا، غمگسار تو بود، اما حالا که به دولت رسیده‌ای، شیرین همچون خاری بی‌ارزش شده یا مریم (خار) مقام تقرب یافته است.

۴۵- خرد ما را به دانش رهنمون است حساب عشق از این دفتر برون است
بر این ابلق کسی چابک‌سوار است که در میدان عشق آشفته کار است
(همان: ۲۱۴)

پاورقی وحید دستگردی: چاره‌جویی و رهایی از قید و بند، کار خرد است، ولی چون من با عشق دمسازم، از خرد و عقل دورم و نمی‌توانم چاره کار خود کرد. بر ابلق خرد کسی چابک‌سواری می‌تواند کرد که در میدان عشق کارش خراب و زبون بودن و عاشق نباشد.

نظر نگارنده: چه خوب بود شارح فقید در توضیح بیت اول، به جای این همه توضیح می‌گفت: ... که علم عشق در دفتر نباشد (حافظ، ۱۳۷۴: ۱۸۲) دربارهٔ بیت دوم هم نظامی می‌خواهد بگوید: در میدان عشق، برد با بازنده است؛ یعنی آنکه در راه عشق از همه چیز بگذرد، برنده است.

۴۶- چو زحمت دور شد نزدیک خواندش ز نزدیکان خود برتر نشانده
(نظامی، ۱۳۷۸: ۲۲۱)

پاورقی وحید دستگردی: چون زحمت شیرآوردن از راه دور از شیرین دور شد، فرهاد را به نزدیک خود خواند.

نظر نگارنده: زحمت به معنی ازدحام است (ر.ک آیتی، ۱۳۹۰: ۴۴۴). در جایی دیگر نیز می‌گوید:

چو دیو از زحمت مردم گریزان فتان خیزان‌تر از بیمار خیزان
(همان: ۲۲۲)

۴۷- بلی باشد ز کار آدمی دور بهشت و جوی شیر و حوضه و حور
(همان: ۲۲۱)

پاورقی وحید دستگردی: مراد از بهشت و حور، نقش جمال شیرین است که بر سنگ تراشیده بود.

نظر نگارنده: تا این قسمت از داستان، هنوز از نقش جمال شیرین بر سنگ خبری نیست؛ بنابراین در ذهن نظامی، اجتماع شیرین و حوض و جوی شیر، بهشت و جوی شیر و حوران را تداعی کرده است. در این باره قاسمی‌پور نیز حور را به معنی شیرین دانسته است (قاسمی‌پور، ۱۴۰۰: ۳۳۷).

۴۸- ز گرمی برده عشق آرام او را به جوش آورده هفت اندام او را
(همان، ۲۲۳)

پاورقی وحید دستگردی: هفت اندام دو معنی دارد: معنی اول عبارت است از سر و سینه و شکم و دو دست و دو پا. معنی دوم اطلاق می‌شود بر شریان بزرگ. نظر نگارنده: قطعاً هفت اندام در اینجا؛ یعنی تمام وجود او را... و در این باره، همان معنی اول درست است.

۴۹- ز دعوگاه خسرو با دلی خوش روان شد کوهکن چون کوه آتش
(همان: ۲۳۷)

پاورقی وحید دستگردی: یعنی از آن مکان که خسرو دعوی مالکیت شیرین را بر فرهاد اقامه کرده بود، فرهاد بیرون آمد.

نظر نگارنده: در این توضیح وحید، «بر فرهاد» اضافه است. چون خسرو چنین مالکیتی را بر فرهاد قبول نکرده بود.

۵۰- تو را پهلوی فربه نیست نایاب که داری بر یکی پهلوی دو قصاب
متن تنها چنین بر پشته مانده ز ننگ لاغری ناکشته مانده
(همان: ۲۴۰)

پاورقی وحید دستگردی: یعنی تو را پهلوی گوشت گوسفند فربه وصال در عشق نایاب نیست، زیرا دو قصاب یک پهلوی از دو چشم خونریز همراه داری... .

حقیقی نخجوانی «پهلوی فربه» را حسن و جمال، «دو قصاب» را خسرو و فرهاد و «یکی پهلوی» را یک‌دنده دانسته است (۱۳۵۳، ش ۴، ص ۵۳۳). قاسمی‌پور هم «یکی پهلوی» را به معنای یک‌دنده و مشتاق دانسته و «دو قصاب» را خسرو و فرهاد دانسته است (قاسمی‌پور، ۱۴۰۰: ۳۳۸). حمیدیان در این باره نوشته است: «چون تو را دو قصاب نظر و کرشمه از دو چشم خونریز یک‌پهلوی (لج‌باز) همراه است و گوشت پهلوی فربه بدین سبب همیشه مهیا داری، البته چون منی را که نسبت به خسرو، گوسفندی لاغرم (به قول سعدی: ما صید لاغریم...) و از فرط ضعف و لاغری بر پشته‌ای فرومانده و تاب رفتن در آغل ندارم در راه وصال قربانی نخواهی کرد» (حمیدیان، ۱۳۷۳: ۱۰۳).

حمیدیان همچنین در شرح شوق نوشته است: «مراد از دو قصاب، دو چشم شیرین است که فرهاد آن را خونریز می‌داند» (همو، ۱۳۹۵، ج ۳: ۱۶۵۷-۱۶۵۸). وی همچنین به بیت زیر از امیرحسین دهلوی اشاره می‌کند که در آن «غمزه» به «قصاب» مانند شده است:

صبحدم آمد خیال غمزه‌اش خونم بریخت

آری آخر شب همین شیوه بود قصّاب را

(امیرحسین دهلوی، ۱۳۵۲: ۵)

نظر نگارنده: پهلوی فربه همان فربه‌ی و چاقی ناشی از غرور زیبایی و جمال است و دو قصاب، استعاره از دو چشم خونریز است.

۵۱- اگر چه دنبه بر گرگان تله بست به دنبه شیرمردی زان تله رست

(نظامی، ۱۳۷۸: ۲۳۷)

پاورقی وحید دستگردی: هر چند دنبه فربه خسرو بر گرگی چون فرهاد تله هلاک بست و شیرمردی چون خسرو از تله رقابت فرهاد آزاد شد، ولی چون عاقبت پیه غرور

پادشاهی خسرو به کیفر دنبه فریب‌نهادن و کشتن فرهاد از روزگار آن بازی که شنیده‌ای دید و به دست شیرویه کشته شد.

موسویان بر خلاف وحید، گرگان را استعاره از فرهاد ندانسته و مصراع دوم را سؤالی خوانده و بیت را به این صورت معنی کرده است: اگرچه دنبه فریب مخصوص گرگ‌هاست و با آن شیرها را صید نمی‌کنند؛ آیا حتماً شیری چون فرهاد توانست با چاره‌جویی از آن دنبه فریب رهایی یابد؟ (موسویان، ۱۴۰۰: ۳۷۴)

نظر نگارنده: با توجه به توالی ابیات، سؤالی خواندن مصراع دوم هم مشکل را حل نمی‌کند. ابیات را با هم می‌خوانیم:

وزان دنبه که آمد پیه‌پرورد چه کرد آن پیرزن با آن جوانمرد
اگرچه دنبه بر گرگان تله بست به دنبه شیرمردی زان تله رست
چو پیه از دنبه زان سان دید بازی تو بر دنبه چرا پیه می‌گذاری؟
(همان‌جا)

صحبت از یک خیانت است که با ظاهری موجه روی داده است؛ بنابراین در بیت اول، نهاد خسرو است که دنبه را به عنوان طعمه‌ای برای گرفتارکردن گرگان (مخالفان) استفاده کرده (معمولاً برای شکار حیوانات دنبه در تله می‌گذارند) اما شیرمردی دلاور چون فرهاد از آن رسته و گرفتار طعمه او نشده و در نهایت در بیت بعدی این خسرو است که از این پیه و دنبه‌سازی کیفر خود را دیده است. نظامی در بیت نخست هم دنبه‌نهادن یا دنبه‌دادن را در معنی فریب‌دادن و اغفال کردن به کار برده است:

وزان دنبه که آمد پیه‌پرورد چه کرد آن پیرزن با آن جوانمرد

۵۲- به شب تا روز گوهر بار بودی به روزش سنگ‌سفتن کار بودی
ز بس سنگ و ز بس گوهر که می‌ریخت دماغش سنگ با گوهر برآمیخت
(همان: ۲۴۸)

پاورقی وحید دستگردی: از بس سنگ از شیشه و گوهر سخن از دماغ می‌ریخت...
نظر نگارنده: منظور از «گوهر» در مصراع اول بیت دوم، اشک است نه سخن.

۵۳- سخن می‌رفتشان در هر نوردی چنانک آید ز هر گرمی و سردی
(همان‌جا)

پاورقی وحید دستگردی: نورد در اینجا به معنی اندوخته است؛ یعنی از هر گونه
افسانه و پیش‌آمدهای گرم و سرد که اندوخته‌ی خاطر آنان بود، چنانکه در چنین محافل
پیش می‌آید، سخن می‌گفتند.

نظر نگارنده: «نورد» به معنی گردش و دور است، چون در بیت بعد می‌گوید:
یکی عیش گذشته یاد می‌کرد یکی افسانه‌ی آینده می‌خواند
(همان: ۴۴۵)

۵۴- ز نعلش بر صبا مسمار می‌زد زمین را چون فلک پرگار می‌زد
(همان: ۲۴۹)

پاورقی وحید در توضیح مصراع دوم: ... و از سرعت سیر چون فلک گرد نقطه و
مرکز خاک پرگاری می‌کشید.

نظر نگارنده: مرحوم وحید به کنایه‌ی مهم مصراع اول؛ یعنی میخ از نعل درآوردن و
بر دامن صبا زدن که به معنی از باد صبا پیش افتادن است، توجه نکرده است. معنی
مصراع دوم: همان‌طور که فلک دور زمین می‌چرخید او نیز زمین را درمی‌نوردید.

۵۵- به رنج آید به دست این خود سلیم است چو از دست رود رنجی عظیم است
چو آید، رنج باشد، چون شود رنج تهیدستی شرف دارد بدین گنج
(نظامی، ۱۳۷۸: ۲۷۵)

پاورقی وحید دستگردی: یعنی با رنج، گنج به‌دست آوردن سلیم است و چندان
زحمت ندارد ولی رنج و زحمت بزرگ آن است که گنج دنیا از دست برود.

نظر نگارنده: به نظر می‌رسد شارح فقید به توالی ابیات توجه نداشته است، چون نظامی هم به‌دست آوردن و هم از دست دادن گنج را دارای رنج و زحمت دانسته، بنابراین مفهوم بیت اول این است که به‌دست آوردن گنج با رنج همراه است و این سلیم (معلوم) است و وقتی هم که گنج از دست برود، آن هم رنجی عظیم است.

۵۶- چو شمع از دوری شیرین در آتش که باشد عیش موم از انگبین خوش
(نظامی، ۱۳۷۸: ۲۸۵)

پاورقی وحید دستگردی: موم تا از انگبین جدا نگردد شمع نمی‌شود و به آتش نمی‌سوزد.

نظر نگارنده: در اینجا صحبت از آن است که خسرو پس از وصال شکر، دوباره عشق شیرین به سراغش آمده است؛ بنابراین شاعر می‌گوید: از دوری شیرین در آتش می‌سوخت، همچون شمع. برای اینکه شیرینی وصال را نشان دهد، مثال می‌زند که خوشی موم هم زمانی است که از انگبین جدا نشده و به هجران مبتلا نشده است. سعدی در باب سوم بوستان در مخاطبه شمع و پروانه می‌گوید:

شب‌ی یاد دارم که چشمم نخفت شنیدم که پروانه با شمع گفت
که من عاشقم گر بسوزم رواست تو را گریه و سوز، باری چراست
گفت ای هوا دار مسکین من برفت انگبین یار شیرین من
چو شیرینی از من به در می‌رود چو فرهادم آتش به سر می‌رود
(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۱۴)

۵۷- چمن خاک است چون نسرين نباشد شکر تلخ است چون شیرین نباشد
(نظامی، ۱۳۷۸: ۲۸۵)

پاورقی وحید دستگردی: شکر اگر فاسد شد و از شیرینی افتاد، تلخ می‌گردد.

نظر نگارنده: عجیب است در منظومه‌ای که شیرین و شکر دو تن از شخصیت‌های اصلی‌اند، چرا به ایهام توجه نشده است. می‌توان گفت: شکر اصفهانی (با ایهام به شکر) تلخ است و ناگوار و مثل شیرین نیست.

۵۸- مرا بنگر چه غمگین داری ای شب ندارم دین اگر دین داری ای شب؟
(همان: ۲۹۲)

پاورقی وحید دستگردی: اگر دین و آیین‌داری از این کار دست بردار، زیرا من در زیر بار غم از دین بیرون رفتم و گناه بی‌دینی من به گردن توست.

معلوم نیست مصحح چگونه این معنی را دریافت کرده است، درحالی‌که منظور شاعر این نیست که من، بی‌دینم و تو دین‌داری؛ وقتی در بیت بعد می‌گوید:

شبا امشب جوانمردی بیاموز مرا یا زود کش یا زود شو روز
نظر نگارنده: مقصود شاعر این است بی‌دینم اگر تو دین داشته باشی؛ یعنی تو دین نداری. امروز هم در هنگام مرافعه می‌گویند. (ر.ک؛ نخجوانی، ۱۳۵۳: ۵۳۵)

۵۹- نیایش در دل خسرو اثر کرد دلش را چون فلک زیر و زبر کرد
(نظامی، ۱۳۷۸: ۲۹۶)

پاورقی وحید دستگردی: نیای به معنی تضرع و دعا است، ولی در فرهنگ‌ها ضبط نشده است. شین آخر در این جا ضمیر راجع به شیرین است. در بعضی نسخ به جای «نیایش»، «نیازش» تصحیح کاتب می‌نماید.

نظر نگارنده: اولاً «ش» در نیایش اسم مصدر ساخته و ضمیر نیست که به شیرین راجع باشد؛ نایش از مصدر «نیاییدن» است (منصوری و حسن‌زاده، ۱۳۸۷: ۲۶۶). ثانیاً قطعاً به جای «نیایش»، «نیازش» بوده؛ یعنی نیاز و دعا و التماس‌ش. (ر.ک؛ نخجوانی، ۱۳۵۳: ۵۳۵)

۶۰- بلی چون رفت باید زین گذرگاه ز خارا به بریدن تا ز خرگاه
(نظامی، ۱۳۷۸: ۳۱۰)

پاورقی وحید دستگردی: یعنی از سنگ خارا، علاقه زندگی بریدن بهتر است که از خرگاه دیبا ببرید.

نظر نگارنده: در این بیت، شیرین می‌خواهد بگوید روزی که از این دنیا بخواهم بروم، دل‌بریدن از سنگ خارا (قصر سنگی) آسان‌تر است تا از خیمه و خرگاه؛ بنابراین خارا استعاره یا مجاز است؛ وانگهی به جای «بهتر است»، «آسان‌تر است» مناسب است.

۶۱- بهار انگشت‌کش شد در نکویی هر انگشتم دو صد چون اوست گویی (همان: ۳۱۶)

پاورقی وحید دستگردی: انگشت‌کش شدن: محو و نابود شدن است، یعنی بهار که در نیکویی معروف بود، انگشت‌کش و محو شد.

قاسمی پور در توضیح و نقد این بیت در مقاله خود نوشته است: این‌جا که شارح گفته است «بهار که در نیکویی معروف بود» توضیحش درست است، اما مفهوم «محو و نابودشدن» درست نیست. «انگشت‌کش» در این‌جا صفت مفعولی است به معنی انگشت‌کشیده یا انگشت‌نما و معروف (قاسمی‌پور، ۱۴۰۰: ۳۴۷-۳۴۸).

نظر نگارنده: انگشت‌کش‌شدن؛ یعنی مورد اشاره و توجه واقع شدن همان که امروز انگشت‌نما می‌گویند. بنابراین شیرین می‌گوید بهار که در زیبایی و نکویی انگشت‌نماست، در مقایسه با من چیزی نیست، چون هر انگشت من گویی دو صد بهار است در زیبایی. نظامی در لیلی و مجنون نیز این ترکیب را به همین معنی به کار برده است:

انگشت‌کش سخن‌سرایان این قصه چنین برد به پایان (نظامی، ۱۳۷۸: ۲۶۴)

۶۲- چو یاقوتم نبیذ خام گیرد به رشوت با طبرزد جام گیرد (همان: ۳۱۶)

پاورقی وحید دستگردی: هرگاه یاقوت لب من خواست باده ناب بنوشد، طبرزد شیرین رشوه می‌دهد و جام می‌گیرد؛ به عبارت دیگر لب من از جام نبیذ تلخ می‌گیرد و طبرزد شیرین بدو واپس می‌دهد.

موسویان هم نوشته است: «وقتی لبم سخنان شیرین و مستانه می‌گوید، طبرزد با همه شیرینی به لبم رشوه می‌دهد که جامی از آن باده بگیرد». در توضیح موسویان معلوم نیست بر چه اساسی نبیذ خام گرفتن به سخن گفتن تعبیر شده است.

نظر نگارنده: بیت مربوط به آنجایی است که شیرین در جواب خسرو از زیبایی‌های خود سخن می‌گوید. بنابراین شاعر در این بیت می‌خواهد بگوید: وقتی باده خام را به لبم می‌رسانم، سرخی لبان من، باده خام را چنان پخته و سرخ می‌کند که طبرزد با همه شیرینی، رشوه می‌دهد تا قدری از آن جام بگیرد.

۶۳- چو لعلم با شکر ناورد گیرد تو مرد آر آنگهی تا مرد گیرد
(همان: ۳۱۷)

پاورقی وحید دستگردی: چون لعل لبم با شکر سخن ناورد گرفته و از سخن شکرافشانی کند، تو مرد بیار تا او را بگیرد.

نظر نگارنده: منظور از مصراع دوم این است که: تو مرد پیدا کن تا آن مرد این سخنان را تحمل کند؛ یعنی مرد پیدا نمی‌شود که... موسویان نیز تا حدودی همان معنا را ارائه کرده است؛ وقتی از لبم سخنان شیرین می‌تراود، هر مرد قدرتمندی اسیرم می‌شود (موسویان، ۱۴۰۱: ۴۳۲).

۶۴- اگرچه نار سیمین گشت سیم همان عاشق‌کش عاقل‌فریبم
(نظامی، ۱۳۷۸: ۳۱۷)

پاورقی وحید دستگردی: هر چند سیب کوچک پستان من چون نار بزرگ شده...
نظر نگارنده: معمولاً در شعر فارسی، سیب استعاره از ذقن است. سعدی گوید: «اما به شکر و منت باری، پس از مدتی بازآمد، آن حلق داودی متغیر شده و جمال یوسفی

به زبان آمده، بر سیب زنخدانش چون به گردی نشسته و...» (سعدی، ۱۳۹۸: ۱۳۸)
نظامی خود در جایی دیگر از این منظومه می‌گوید:

که از سیب و سمن بد نقل سازیش گهی با نار و نرگس رفت بازیش
(نظامی، ۱۳۷۸: ۳۹۲)

قاسمی‌پور نیز معتقد است سیب استعاره از رخسار است که اکنون همچون انار
سپید و رنگ پریده شده است (قاسمی‌پور، ۱۴۰۰: ۳۴۱). بنابراین نظامی می‌خواهد
بگوید: اگر چه سرخی گلگونه‌ام از پیری یا بیماری به زردی گراییده، اما هنوز همان
عاشق‌کش عاقل‌فریبم.

۶۵- هوای قصر شیرینت تمام است سر کوی شکردانی کدام است
(نظامی، ۱۳۷۸: ۳۲۴)

پاورقی وحید دستگردی: یعنی هوا و شیرینی قصر شیرین تو را بس است؛ چون راه
کوی شکر را می‌دانی به همان سو برو.

نظر نگارنده: شاید بهتر باشد بیت را این گونه معنی کنیم: اگر واقعاً تو تماماً هوای
شیرین را داری و عاشق او هستی، سر کوی شکر دانستن دیگر کدام است؟ در یک دل
دو معشوق نگنجد. با این توضیح که شاعر در بیت قبل می‌گوید:

شکر خواهی و شیرین نیز خواهی؟ شکار ماه کن یا صید ماهی
(همان‌جا)

۶۶- یکی زین صد که می‌گویی رهی را بگوید مطربی لشگرگهی را
(نظامی: ۳۳۲)

پاورقی وحید دستگردی: یکی از این صد سخن را که در هر راه و هر مرتبه به من
می‌گویی، هیچ مطربی با یک لشکرگاه نمی‌گوید، یا اینکه یکی از این صد که به بنده
رهی می‌گویی مطربان با لشگری و سیاهی نمی‌گویند. در صورت اول یاء قافیه نکره و
در صورت ثانی معرفه است.

نظر نگارنده: قطعاً «رهی» به معنی بنده است و «لشکرگهی» به معنی سپاهی و هر دو کلمه قافیه به یاء نسبت ختم شده‌اند، چون قدما هیچ‌گاه یاء نسبت را با یاء نکره قافیه نمی‌کردند.

۶۷- به نیروی تو بر بدخواه پیوست علم را پای باد و تیغ را دست
(همان: ۳۴۰)

پاورقی وحید دستگردی: یعنی علم فتح تو باید پایدار و تیغ دشمن‌کش تو دست‌انداز باد.

نظر نگارنده: به دو رای فک اضافه در مصراع دوم توجه نشده است: علم را پای؛ یعنی پای علم و تیغ را دست؛ یعنی دست تیغ. شیرین خطاب به خسرو می‌گوید: الهی که به نیروی تو، پای علم و دست تیغ بر بدخواهت پیوسته مسلط باشد.

۶۸- هواداری مکن شب را چو خفاش چو باز جرّه خور روزرو باش
(همان: ۳۴۱)

پاورقی وحید دستگردی: چرا چون خفاش شب بیرون آمدی؟ تو باید مثل باز چرخ که خورشید است، روزرو باشی.

نظر نگارنده: در بیت به مقایسه میان دو پرنده که یکی شب‌ها بیرون می‌آید و دیگر روزها؛ یعنی خفاش و جرّه‌باز توجه نشده و جرّه‌باز را به معنی باز چرخ (خورشید) دانسته، درحالی‌که شیرین می‌خواهد به خسرو بگوید: الان دیگر شب است برو و فردا مثل بازی که خورشید روزرو را می‌ماند، بیا.

۶۹- چرا در سنگریزه کان کنم کان چه بی‌روغن چراغی جان کنم جان
(همان: ۳۴۷)

پاورقی وحید دستگردی: چرا من در طلب سنگریزه کان بکنم و چرا در چنین کانی تاریک، بی‌روغن چراغ جان بکنم؟ کان کن و مقنی به وسیله روغن، چراغ روشن کرده و کان و کاریز می‌کنند.

نظر نگارنده: اولاً هیچ‌کس در طلب سنگریزه کان نمی‌کند؛ ثانیاً در مصراع دوم به جای «چه»، باید «چو» گذاشت. ثالثاً به تشبیه بیت توجه نشده است. بیت را باید این گونه معنی کرد: چرا من در سنگریزه (جایی که کانی یافت نمی‌شود) به دنبال معدن باشم؟ و چرا همچون چراغ بی‌روغنی جان بکنم؟ با این توضیح که وقتی روغنِ چراغ به آخر می‌رسد، چراغ پت‌پت می‌کند و در آن حال، تو گویی که دارد جان می‌کند (نخجوانی، ۱۳۵۴: ۳۷).

۷۰- چو این برخواسته برخواست آمد به حکم راست آمد راست آمد
(نظامی، ۱۳۷۸: ۳۵۲)

پاورقی وحید دستگردی: یعنی چون این خواسته‌شده و معشوق بر خواست و میل و خواهش خود، یعنی عاشق آمد به حکم راست‌آمدن و درستی‌کردن به راه راست آمد و راه را گم نکرد و خطری ندید.

نظر نگارنده: ا معشوق بر خواست و میل و خواهش خود، یعنی عاشق... یعنی چه؟ این بیت باید با بیت بعدی خوانده و معنی شود:

کنون خود را ز تو بی‌بیم کردم به آمد را به تو تسلیم کردم
این بیت از زبان شیرین و خطاب به شاپور است به شاپور بعد از آن همه دلیری و گستاخی‌کردن شیرین و منظور از دو بیت یاد شده این است: همین که خواسته ما (برخواسته) به دست آمد و کار ما به حکم جمله «درست می‌شود، نگران نباشید» درست شد، اکنون دیگر ترسی ندارم و برای پیشامدهای خوب، خود را به تو تسلیم می‌کنم.

۷۱- کزین خرگاه محرم دیده بردوز سماع خرگهی از وی درآموز
(نظامی، ۱۳۷۸: ۳۵۸)

پاورقی وحید دستگردی: یعنی چشم محرم از این خرگاه بردوز.

نظر نگارنده: خرگاه محرم؛ یعنی محرم خرگاه (شیرین). شاپور به نکيسا می‌گوید به این محرم خرگاه گوش بده و از آنچه او می‌گوید آوازی شاهانه بساز.

۷۲- اگر بالای صد بکری برد مست به هشیاری به هشیاران کشد دست (همان: ۳۸۸)

پاورقی وحید دستگردی: اگر بالا و اندام صد بکارت را مست به غارت ببرد، باز در هشیاری دست تعرض به هشیاران کشیده و می‌گوید هشیاران این متاع بکارت را غارت کرده‌اند.

نظر نگارنده: قطعاً به جای «بالا»، «کالا» بوده و به احتمال قوی، کاتب یادش رفته، سر کج کاف «کالا» را بگذارد و مصحح «بالا» خوانده، زیرا دزد کالا را می‌برد نه بالا را و مقصود کالای بکارت است. (ر.ک حقیقی نخجوانی، ۱۳۵۴: ۱۰۶-۱۰۷)

۷۳- صفحه ۴۴۹ ذیل عنوان طلب کردن قزل‌شاه حکیم نظامی را پاورقی وحید: کاتبان از اینکه اسم قزل‌شاه در وسط ابیات برده شده، تصور کرده‌اند، طغرل کشته شده و گوینده «برادر کو شهنشاه جهان بود/ جهان را هم ملک هم پهلوان بود»، قزل‌شاه است و چون از کلمه جهان‌پهلوان و مرثیت وی و نام فرزند وی، ابوبکر محمد غفلت کرده‌اند، در بسیاری از نسخ به جای طغرل‌شاه، قزل‌شاه نوشته‌اند. نظر نگارنده: معلوم نیست چرا باید کسی بپندارد، گوینده بیت «برادر کاو شهنشاه جهان...»، قزل‌شاه باشد، وقتی نظامی می‌گوید:

تو را هم بر من و هم بر برادر معاشی فرض شد چون شیر مادر
برادر کاو شهنشاه جهان بود جهان را هم ملک هم پهلوان بود
(نظامی، ۱۳۷۸: ۴۵۴)

اگر هم به دلیل استفاده از فعل ماضی است، آن هم بدین خاطر است که جهان پهلوان (فوت ۵۸۲ ه.ق) پنج سال زودتر از قزل‌شاه از دنیا رفته است. فوت طغرل‌شاه (موحد، ۱۴۰۰: ۲۷؛ صفا، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۸۰۲)

۳- نتیجه‌گیری

خسرو و شیرین نظامی، تصحیح وحید دستگردی، منبع درسی با همین نام در دوره کارشناسی رشته زبان و ادب فارسی است. وحید دستگردی، جزء اولین مصححانی است که این منظومه را تصحیح و چاپ کرده و علاوه بر تصحیح متن، یادداشت‌هایی هم ذیل ابیات دشوار آن نگاشته است؛ یادداشت‌هایی که اغلب آن‌ها گره‌گشای بسیاری از دشواری‌های متن خسرو و شیرین‌اند. با این حال، بررسی دقیق نشان می‌دهد آن مصحح فاضل در برخی موارد، دچار سهو و خطا شده است؛ سهو و خطاهایی که برخی از آن‌ها نتیجه بدخوانی متن است و برخی، نتیجه‌گزینش نادرست از نسخه‌بدل‌ها. پاره‌ای از این سهو و خطاها در این سال‌ها به وسیله افرادی از جمله اسلام‌زاده دزفولی، حقیقی نخجوانی، نوریان، قاسمی‌پور و موسویان گوشزد شده‌اند. در همین زمینه، نگارنده نیز در این مقاله، ۷۳ مورد دیگر از این سهو و خطاها را نشان داده و در همه جا، توضیح و نکته‌ای جهت اصلاح پیشنهاد داده است، به این امید که این مقاله و مقالاتی از این دست، بتوانند کاستی‌های تصحیح و شرح وحید دستگردی را جبران کنند و در آینده کسی بتواند از مجموع آن‌ها، تصحیح و شرح منقحی از این منظومه در دسترس عموم قرار دهد.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. آیتی، عبدالمحمد (۱۳۹۰)، گزیده خسرو و شیرین نظامی، چاپ دهم، تهران: علمی-فرهنگی.
۲. امیرحسن دهلوی (۱۳۵۲)، دیوان، به اهتمام مسعودعلی محوی، حیدرآباد دکن.
۳. انوری، علی بن محمد (۱۳۷۶)، دیوان، به کوشش مدرّس رضوی، چاپ پنجم، تهران: علمی-فرهنگی.

۴. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۴)، دیوان، تصحیح علامه محمد قزوینی و قاسم غنی، چاپ پنجم، تهران: اساطیر.
۵. حمیدیان، سعید (۱۳۹۵)، شرح شوق (شرح و تحلیل اشعار حافظ)، چاپ پنجم، تهران: قطره.
۶. _____ (۱۳۷۳)، آرمان‌شهر زیبایی: گفتارهایی در شیوه بیان نظامی، تهران: قطره.
۷. خواجه‌ی کرمانی (۱۳۳۶)، دیوان. به کوشش احمد سهیلی خوانساری، تهران: کتاب‌فروشی محمودی.
۸. خواجه نصیرالدین طوسی (۱۳۴۸)، تنسوخ‌نامه ایلخانی، با مقدمه و تعلیقات مدرس رضوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۹. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، چاپ دوم از دوره جدید، تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا و دانشگاه تهران.
۱۰. سعدی، مصلح‌الدین عبدالله (۱۳۹۸)، گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ چهاردهم، تهران: خوارزمی.
۱۱. _____ (۱۳۶۵)، کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
۱۲. _____ (۱۳۹۸)، گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ چهاردهم، تهران: خوارزمی.
۱۳. _____ (۱۳۸۱)، بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ هفتم، تهران: خوارزمی.
۱۴. شبستری، شیخ محمود (۱۳۸۱)، گلشن راز، به کوشش محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، چاپ چهارم، تهران: زوار.

۱۵. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۳)، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ سیزدهم، تهران: فردوس و مجید.
۱۶. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۶)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، چاپ دوم، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
۱۷. محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳۶۲)، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
۱۸. مختاری غزنوی، عثمان (۱۳۴۱)، دیوان، به اهتمام جلال‌الدین همایی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۹. منصوری، یدالله و جمیله حسن‌زاده (۱۳۸۷)، بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۲۰. موحد، محمدعلی (۱۴۰۰)، شمس تبریزی، چاپ هفتم، تهران: نشر نو با همکاری آسیم.
۲۱. مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۹۸) مثنوی، تصحیح محمدعلی موحد، چاپ چهارم، تهران: هرمس و فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی.
۲۲. نصرالله منشی، ابوالمعالی (۱۳۷۵)، کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی، چاپ چهاردهم، تهران: امیرکبیر.
۲۳. نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۷۸)، خسرو و شیرین، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
۲۴. _____ (۱۳۸۶)، خسرو و شیرین، به کوشش بهروز ثروتیان، تهران: امیرکبیر.
۲۵. _____ (۱۳۷۶)، خسرو و شیرین، به کوشش برات زنجانی، تهران: دانشگاه تهران.

۲۶. _____ (۱۳۹۸)، خسرو و شیرین، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، چاپ چهارم، تهران: زوار.
۲۷. _____ (۱۴۰۱)، خسرو و شیرین، به کوشش سید شاهرخ موسویان، چاپ دوم، تهران: الماس دانش.
۲۸. _____ (۱۳۷۰)، خسرو و شیرین، به کوشش حسین پژمان بختیاری، تهران: پگاه.

۲۹. _____ (۱۴۰۰)، شرف‌نامه، خسرو و شیرین، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ دهم، تهران: قطره.

ب) مقالات

۱. اسلام‌زاده دزفولی، ظهیر (۱۳۱۵). «خسرو و شیرین نظامی»، مجله ارمغان، سال ۱۷، شماره ۲، صص ۱۴۳-۱۴۹.
۲. حقیقی نخجوانی، حمید (۱۳۵۲)، «نقدی بر خسرو و شیرین تصحیح مرحوم وحید دستگردی»، مجله دانش روز، نشریه مدرسه عالی علوم اراک، سال ۱، شماره ۳، صص ۲۴۵-۲۵۲.
۳. _____ (۱۳۵۲)، «نقدی بر خسرو و شیرین تصحیح مرحوم وحید دستگردی»، مجله دانش روز (نشریه مدرسه عالی علوم اراک)، سال ۱، شماره ۴، صص ۳۲۰-۳۲۸.
۴. _____ (۱۳۵۳)، «نقدی بر خسرو و شیرین تصحیح مرحوم وحید دستگردی»، مجله دانش روز (نشریه مدرسه عالی علوم اراک)، سال ۲، شماره ۱، صص ۴۳۸-۴۴۲.
۵. _____ (۱۳۵۳)، «نقدی بر خسرو و شیرین تصحیح مرحوم وحید دستگردی»، مجله دانش روز (نشریه مدرسه عالی علوم اراک)، سال ۲، شماره ۲، صص ۵۳۲-۵۳۵.

۶. _____ (۱۳۵۳)، «نقدی بر خسرو و شیرین تصحیح مرحوم وحید دستگردی»، مجله دانش روز (نشریه مدرسه عالی علوم اراک)، سال ۲، شماره‌های ۳ و ۴، صص ۵۹۶-۵۹۸.
۷. _____ (۱۳۵۴)، «نقدی بر خسرو و شیرین تصحیح مرحوم وحید دستگردی»، مجله دانش روز (نشریه مدرسه عالی علوم اراک)، ۳ (۱)، ۳۵-۳۷.
۸. _____ (۱۳۵۴). نقدی بر خسرو و شیرین تصحیح مرحوم وحید دستگردی، مجله دانش روز (نشریه مدرسه عالی علوم اراک)، سال ۳، شماره ۲، صص ۱۰۵-۱۱۱.
۹. شفیع، محمود (۱۳۵۵)، «سخن نظامی گنجوی: نظری به اجمال در لغت‌ها و تعبیرهای خسرو شیرین و مخزن الاسرار»، مجله گوهر، شماره ۴۳، صص ۶۱۲-۶۱۶.
۱۰. طغیانی، اسحاق و منیره سلطان‌الکتابی (۱۳۸۸) «اندر پس لفافه‌ها: بررسی و تحلیل برخی از ابیات خسرو و شیرین نظامی»، پژوهش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۱، شماره ۳، صص ۲۱-۳۸.
۱۱. قاسمی‌پور، قدرت (۱۴۰۰)، «نقدی بر شرح خسرو و شیرین نظامی، چاپ استاد وحید دستگردی»، کهن‌نامه ادب پارسی، سال ۱۲، شماره ۲، صص ۳۲۳-۳۵۶.
۱۲. موسویان، سید شاهرخ (۱۴۰۰)، «بررسی برخی از خطاهای وحید دستگردی در شرح خسرو و شیرین، کهن‌نامه ادب پارسی، سال ۱۲، شماره ۱، صص ۳۶۱-۳۸۳.
۱۳. نوریان، مهدی و محمود عالی‌پور (۱۳۹۵)، «سوسن و سیر: بررسی بیتی از خسرو و شیرین نظامی»، مجله مطالعات زبان و ادبیات غنایی، سال ۶، شماره ۱۸، صص ۵۳-۶۲.